

خدا پرست متعصب، پدر
تو اگر چینی بود، امروز
تو دین هم نداشتی چه
رسد به خدا!

بیداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۶۱ کانون خردمداری ایرانیان
سال ۲۵ - تیر ماه ۲۵۸۵ ایرانی - ۱۴۰۵ عربی

مسلمان زاده ضد
یهودی، پدر تو اگر
یهودی بود، امروز تو
شاید یهودی ضد
مسلمان بودی!

مراسم عاشورا تا سوعا را در کشورهای غربی می بینید؟ غربی ها، مار در آستین می پروراند

از ساقط نشدن رژیم مبادا ناامید شوید. جوانان با شرف
و بیدار ما در سراسر جهان و ایران، دیگری تفاوت
و خاموش نخواهند ماند تا با همراهی مردم انتقام خون
خواهران و برادران قتل عام شده خود را بگیرند. جوانان
ما هیچگاه چنین سیاسی نبودند

در ایران هم مردم به شدت در تنگنای اقتصادی افتاده
و به انفجار همگانی نزدیک شده ایم

توافق رژیم با آمریکا برایش طناب دار است
و نه طناب نجات!

امیر دها

توافق احتمالی میان آمریکا و جمهوری اسلامی، این روزها برای بخشی از
مخالفان حکومت به یک نگرانی تبدیل شده است؛ انگار هر توافقی، هر
مذاکره ای، و هر آتش بس موقتی، ناگهان میتواند رژیمی را که در عمیق ترین
بحران تاریخ خود گرفتار شده، دوباره احیا کند.

مانده در رویه ۳

نوشته ای از یورونیوز فارسی و خیزش جوانان مهاجر ایرانی

تجمع بیش از یک میلیون ایرانی

تجمع بیش از یک میلیون ایرانی در شهرهای کلیدی جهان، بیانگر گذار
این جامعه مهاجر از یک گروه پراکنده به یک بازیگر سازمان یافته با
توانایی تاثیرگذاری بر سیاست های بین المللی است. در این مقاله نویسنده
واژه (دیا سپورا) را بجای (مهاجر) بکار میبرد. مانده در رویه ۲

تجمع بیش از یک میلیون ایرانی

مانده از رویه نخست

«روز جهانی اقدام» به صحنه نمایش وسیع ترین تجمعات جوانان ایران در تاریخ مدرن تبدیل شد. در پی فراخوان رضا پهلوی، بیش از یک میلیون ایرانی در شهرهای مختلف حضور یافتند. طبق آمارهای رسمی اعلام شده توسط پلیس و مقامات محلی، کانون اصلی این تجمعات در آمریکای شمالی با دو تجمع ۳۵۰ هزار نفری در تورنتو و لس آنجلس و حضور مجموعاً ۵۵ هزار نفر در ونکوور و مونترال شکل گرفت. در اروپا نیز، پلیس مونیخ حضور ۲۵۰ هزار نفر را در میدان «ترزین ویزه» تایید کرد که در کنار تجمع ۵۰ هزار نفری در لندن، رکورد جدیدی از نظر تمرکز جمعیتی ثبت شد.

اگر جمعیت دیاسپورای ایران را طبق آمارهای رسمی حدود ۴ تا ۵ میلیون نفر و بر اساس تخمین های غیررسمی تا ۸ میلیون نفر در نظر بگیریم، حضور بیش از یک میلیون نفر در تجمعات روز جهانی اقدام، به معنای مشارکت ۱۲ تا ۲۵ درصدی کل جامعه خارج از کشور در یک روز واحد است. این در حالی است که نرخ مشارکت سیاسی خیابانی در جوامعی نظیر هند و چین، با وجود جمعیت های ۱۰ تا ۱۸ میلیونی در خارج از کشور، به ندرت به پنج درصد می رسد.

مقایسه با دیگر جوامع بحران زده، تصویر جامع تری ارائه می دهد: دیاسپورای سوریه با بیش از ۸.۵ میلیون پناهنده، بزرگ ترین جمعیت مهاجر ناشی از بحران را داراست؛ اما تجمعات سیاسی آن ها در اروپا، به ویژه در آلمان، به ندرت از مرز ۵۰ هزار نفر فراتر رفته است. البته یکی از دلایل این تفاوت آماری می تواند ناشی از استیصال ناشی از پراکندگی جغرافیایی در کمپ های پناهندگی و درگیری فرساینده با فرآیندهای اولیه بقا در کشور جدید باشد. در مقابل، دیاسپورای ایران به سطح خوبی از ثبات اقتصادی و ادغام در جوامع میزبان رسیده است که اجازه می دهد فراتر از دغدغه نان، توان، هزینه و زمان خود را صرف کنشگری سیاسی در ابعاد کلان کند.

جامعه مهاجر ۷ میلیون نفری ونزوئلا هم که دهه هاست با بحرانی مشابه ایران دست و پنجه نرم می کند، در اوج کنشگری سیاسی خود در مادرید یا میامی، جمعیتی حدود ۶۰ تا ۸۰ هزار نفر را بسیج کرده است که تنها نزدیک به یک درصد از کل دیاسپورای آن ها را شامل می شود. حتی کوبایی ها که از متمرکزترین و سازمان یافته ترین دیاسپورا در یک نقطه واحد (میامی) محسوب می شوند، با وجود برآورد جمعیت ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفری ساکن در میامی، در تجمعات تاریخی سال ۲۰۲۱ خود، با وجود حمایت های لجستیکی سنگین، پشت سد ۴۰ هزار نفر متوقف شدند و نرخ مشارکت آنها از ۸ تا ۱۰ درصد فراتر نرفت.

دیاسپورای عراق، افغانستان، سرزمین های فلسطینی و هنگ کنگ نیز به

دلیل ترکیبی از پراکندگی جغرافیایی، شرایط اقتصادی دشوار و محدودیت در سازمان دهی اجتماعی، توانایی مشارکت گسترده در تجمعات خیابانی را ندارد. برای مثال، جمعیت دیاسپورای عراق حدود ۴ تا ۵ میلیون نفر برآورد می شود که بیشتر در آمریکا (نیویورک، دیترویت) و کشورهای اروپایی پراکنده اند. در تجمعات بزرگ سیاسی آنها در دیترویت و آلمان، تعداد شرکت کنندگان معمولاً به ۵ تا ۱۰ هزار نفر محدود بوده است، یعنی کمتر از ۲ تا ۳ دهم درصد کل دیاسپورای عراق.

دیاسپورای افغانستان هم با جمعیتی حدود ۵ تا ۶ میلیون نفر در خارج از کشور، عمدتاً در اروپا و استرالیا مستقر است؛ بیشترین تجمعات سیاسی آن ها در آلمان و سوئد به حدود ۱۰ هزار نفر می رسد، یعنی کمتر از ۲ دهم درصد جمعیت کل مهاجر.

فلسطینی ها که جمعیت مهاجر ۶ تا ۷ میلیون نفری دارند و در کشورهای میزبان از جمله اردن و لبنان پراکنده اند، به دلیل محدودیت های سیاسی و دشواری اخذ مجوز از کشورهای میزبان، نرخ مشارکت شان در تجمعات خیابانی عمدتاً زیر نیم درصد است. اگرچه تجمعاتی در حمایت از فلسطینی ها در اروپا و آمریکا برگزار شده اند که به ده ها هزار نفر رسید، اما بخش عمده این تجمعات را فعالان حقوق بشر و گروه های چپ در کشورهای میزبان ترتیب داده اند و عمده جمعیت حاضر در آنها شهروندان همان کشور میزبان، مهاجران چپگرا و حامی حقوق بشر و مهاجران مسلمان بوده اند، نه خود فلسطینی ها.

حتی دیاسپورای هنگ کنگ، با جمعیتی حدود ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر در کانادا، استرالیا و بریتانیا، تنها قادر به بسیج چند هزار نفر در تجمعات خارج از کشور خود بوده است.

بزرگ ترین دیاسپورای آفریقایی، مانند نیجریه (حدود ۲ میلیون نفر) و اتیوپی (حدود ۱.۵ میلیون نفر) نیز توانایی بسیج گسترده برای شرکت در تجمعات خیابانی را ندارند. البته این دیاسپوراها به طور گسترده در کشورهای میزبان مانند آمریکا، کانادا و اروپا پراکنده اند و تمرکز شهری مشابه ایرانی ها در لس آنجلس، تورنتو یا لندن را ندارند. علاوه بر این، بسیاری از مهاجران آفریقایی در ابتدای ورود به کشور جدید با مسائل معیشتی و اقتصادی دست و پنجه نرم می کنند و منابع و ثبات لازم برای مشارکت سیاسی گسترده را ندارند. به همین دلایل، حتی بزرگ ترین تجمعات دیاسپورای آفریقایی معمولاً به چند هزار نفر محدود می ماند.

همچنین دیاسپورای روسیه (۹ تا ۱۰ میلیون نفر) و مکزیک (۱۱ تا ۱۲ میلیون نفر)، با وجود جمعیت زیاد، به دلیل پراکندگی جغرافیایی و محدودیت های اقتصادی و قانونی در کشورهای میزبان، توانایی برگزاری تجمعات میلیونی را ندارند و معمولاً نرخ مشارکت آنها کمتر از نیم درصد کل دیاسپورا است. این ارقام نشان می دهد که ترکیب تمرکز جغرافیایی، ادغام اقتصادی، به همراه شبکه های سازمان یافته رسانه ای و اجتماعی،

در توانایی دیاسپورای ایرانی برای برگزاری

مانده در رویه ۸

توافق رژیم با آمریکا برایش طناب دار است و نه طناب نجات!

مانده از رویه ی نخست

اما واقعیت، اگر بدون هیجان و با نگاهی عمیق تر دیده شود، چیز دیگری است.

من شخصاً نه نگران چنین توافقی هستم و نه آن را شانس برای نجات جمهوری اسلامی میدانم. برعکس؛ معتقدم اگر از هر زاویه ای به معادله نگاه کنیم، جمهوری اسلامی دیگر شانس واقعی برای بقا ندارد. مسئله فقط «زمان» است؛ و حتی آن زمان هم دیگر چندان دور نمیتواند باشد.

دلیلش ساده است: بحران جمهوری اسلامی دیگر صرفاً اقتصادی یا سیاسی نیست؛ بحران، ماهیتاً تاریخی شده است. این نظام امروز نه فقط با تحریم یا فشار خارجی، بلکه با فرسایش مشروعیت، فروپاشی اعتماد عمومی، بحران اجتماعی، شکاف نسلی، و خستگی عمیق تاریخی جامعه ایران روبه روست. شکافی که دیگر با دلارهای آزاد شده یا توافقات مقطعی ترمیم نمی شود.

در نهایت، سرنوشت جمهوری اسلامی در خیابان تعیین میشود، نه در اتاق مذاکره یا معادلات امنیتی منطقه. تاریخ حکومت های اقتدارگرا نشان داده که لحظه تعیین کننده، زمانی است که جامعه تصمیم میگیرد دیگر حاضر به تحمل وضع موجود نیست.

اما اینجا یک سوء برداشت مهم وجود دارد؛ برخی تصور میکنند هرچه فشار خارجی، بحران امنیتی یا تنش نظامی شدیدتر شود، سقوط حکومت هم سریع تر خواهد شد. در حالی که جامعه ای که هر شب زیر سایه اضطراب، نااطمینانی اقتصادی، فضای جنگی و فرسایش روانی زندگی کند، الزاماً آماده تر برای حضور مداوم در خیابان نمی شود.

جنگ ممتد، فقط زیرساخت ها را نابود نمیکند؛ روان جامعه را هم خسته و فرسوده میکند.

حکومت های اقتدارگرا دقیقاً در چنین فضای «وضعیت اضطراری» بهتر می توانند جامعه را کنترل کنند. فضای امنیتی، امکان سرکوب را گسترده تر میکند و جامعه را درگیر ترس، بقا و روزمرگی نگه میدارد. مردمی که هر روز نگران امنیت، اقتصاد و آینده نزدیک خود باشند، کمتر فرصت بازسازی کنش جمعی پیدا میکنند.

به همین دلیل است که توقف موقت جنگ یا حتی یک توافق محدود، الزاماً به معنای نجات جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه میتواند بخشی از مسیر فرسایش نهایی آن باشد. جامعه برای بازسازی انرژی اعتراضی، برای بازیابی روانی، و برای سازماندهی دوباره، به «تنفس» نیاز دارد.

بویژه اینکه یک واقعیت تاریخی مهم را نیز نباید فراموش کرد؛ جمهوری اسلامی بعد از قتل عام ده ها هزار جاویدنام این سرزمین، و پس از نقطه

عطف تاریخی ۱۸ و ۱۹ دی ماه، وارد مرحله ای شد که شکاف میان حکومت و ملت تقریباً غیرقابل ترمیم شد. مرحله ای که بخش بزرگی از جامعه ایران برای همیشه از این نظام عبور کرد. خون هایی که در خیابان ها ریخته شد، آخرین بقایای مشروعیت حکومت را هم با خود برد.

از آن نقطه به بعد، جمهوری اسلامی شاید توانسته باشد بقای فیزیکی خود را حفظ کند، اما دیگر نتوانسته رابطه اش را با جامعه ترمیم کند. حکومتی که برای ادامه حیات ناچار به سرکوب گسترده، کشتار، بازداشت و ایجاد ترس دائمی میشود، ممکن است مدتی دوام بیاورد، اما دیگر قادر به تولید مشروعیت پایدار نیست. این همان فرسایش تاریخی ای است که آرام، اما بی بازگشت عمل میکند.

از سوی دیگر، جهان هم فقط به «سقوط» جمهوری اسلامی فکر نمیکند؛ بلکه به روز بعد از آن هم فکر میکند. مسئله فقط رفتن یک حکومت نیست. مسئله، حجم تهدیدهایی است که این حکومت طی دهه ها در منطقه انباشته کرده؛ از برنامه هسته ای و ذخایر غنی سازی شده گرفته تا شبکه موشکی، نیروهای نیابتی و تهدیدهای امنیتی خلیج فارس.

هیچ کشوری علاقه ندارد فردای فروپاشی جمهوری اسلامی با یک هرج و مرج کنترل نشده هسته ای و موشکی با نیابتی های مسلح روبه رو شود. برای همین، بخشی از فشارها و حتی بخشی از مذاکرات، در اصل تلاشی برای گرفتن ابزارهای خطرناک رژیم پیش از ورود به مرحله نهایی بحران است.

این همان چیزی است که بسیاری از تحلیل های احساسی نمی بینند. تصور میکنند هر مذاکره ای یعنی عقب نشینی کامل غرب، در حالی که در سیاست بین الملل، فرسوده کردن تدریجی قدرت یک حکومت هم بخشی از جنگ است.

گاهی هدف، نابودی فوری نیست؛ گرفتن «زهر» رژیم است. ضمن اینکه منطقه هم ظرفیت یک بحران فرسایشی بی پایان را ندارد. اقتصاد جهانی، بازار انرژی، امنیت کشورهای خلیج فارس و حتی معادلات سیاسی داخلی بازیگران منطقه ای، همگی روی زمان بندی ها اثر میگذارند. ممکن است یک دوره آرامش نسبی کوتاه مدت لازم باشد؛ نه برای پایان دادن به فشار، بلکه برای بازتنظیم آن.

در سیاست، گاهی آرامش موقت، فقط بخشی از ادامه جنگ است. بزرگ ترین اشتباه این است که تصور کنیم جمهوری اسلامی هنوز در موقعیتی قرار دارد که بتواند «احیا» شود. این نظام شاید بتواند زمان بخرد؛ اما دیگر آینده نمی خرد. بحران مشروعیت، بحران اعتماد و بحران رابطه با مردم، چیزی نیست که با توافق حل شود.

درست به همین دلیل است که توافق احتمالی را نباید طناب نجات دید؛ این توافق میتواند آرام آرام به طناب داری تبدیل شود که حلقه اش هر روز تنگ تر میشود. ■

سخنان «آشو» فیلسوف نامدار هندی در یک مصاحبه تلویزیونی

مجری: آیا باور داری، زندگی از طرف خدا به تو داده شده؟
آشو- نه، خدایی وجود ندارد.

مجری: تمام مردم دنیا به چیزی ایمان و باور دارند.

آشو- خود واژه ایمان یعنی کور بودن، اگر چیزی را بدانی، فقط آن را می دانی، ولی باورش نمی کنی. تو خورشید را فقط می بینی، به خورشید که باور یا ایمان نداری، چون خودش را می بینی. اما تو به خدا باور داری چون خودش را نمی بینی. فرق بزرگی است بین باور داشتن و دیدن. تو باور داری به بهشت، به جهنم چون آن ها را هرگز نمی بینی. این ها همه خیال اند، واقعی نیستند.

مجری: آیا تو خدایی یا انسان؟

آشو- من یک انسان معمولی هستم.

مجری: آیا تو به روشن ضمیری رسیده ای؟ (چیزهایی را میدانی که مردم نمی دانند).

آشو- نه، فقط فرق چشم بسته است با چشم باز، همین.

منسوب به «مانا نیستانی»

این هیولا محصول همان انقلاب و انقلابی گری شماست

بهزاد فراهانی باز یگر سرشناس تاتر در رژیم گذشته و رژیم فعلی که پدر خانم گلشیفته فراهانی و ساکن ایران می باشد در یک ابراز نظری ادبانه رو به مخالفان رژیم فعلی ایران با اشاره به بیضه هایش گفت؛ ما این را داشتیم و شاه را کشیدیم پائین اگر شما هم دارید این رژیم را بکشید پائین. در برخورد با این اظهار نظر آقای مانا نیستانی کاریکاتوریست مشهور و جوان ایرانی که ساکن اروپاست پاسخ زیر را به آقای فراهانی داده و نوشته:

- آقای فراهانی! ما مرض انقلابی گری نداریم و با نسل شما بر سر انقلاب کردن رقابتی هم نداریم. که حالا انقلاب هایمان (بیضه هایمان) را کنار هم بگذاریم و ببینیم مال چه کسی بزرگ تر و بهتر است. من از طرف خودم می گویم: از هر چه انقلاب و انقلابی گری است بیزارم. این هیولای اسلامی محصول همان انقلاب و انقلابی گری شماست.

اگر انقلاب شما نبود، نیکا، سارینا، مهسا ژینا امینی و صدها دختر و زن دیگر به خاطر چند تار موی بیرون مانده از روسری جان نمی دادند.
اگر انقلاب شما نبود، هر چند سال یک بار به امید تغییر، صدها نفر گوشت دم گلوله نمی شدند؛ کشتارها به قتل عام تبدیل نمی شد؛ با آمریکا و اسرائیل جنگ نمی شد، شاید حتی با عراق هم. و جان هزاران نفر نجات پیدا می کرد.
اگر انقلاب شما نبود، شاید رودخانه ها، جنگل ها و دریاچه ها حفظ شده بودند و کوه ها را موریانه ی آشیانه های موشکی سوراخ سوراخ نکرده بود.

آقای فراهانی! اگر آن انقلاب نبود، حکومتی را که با همه ی ایرادهایش به مراتب اصلاح پذیرتر از رژیم فعلی بود سرنگون نکرده بودند، متحجرت ترین تفکرها شریان های وطن را در اختیار نمی گرفتند.

همکاران شما، آن هایی که در غیاب شان در تاتر و سینما نقش بازی کردید، شاید سرنوشت دیگری پیدا می کردند: نصرت کریمی ها، ملک مطیعی ها، وثوقی ها، فرزانه تأییدی ها و سوسن تسلیمی ها.

اگر انقلاب شما نبود، این همه دکتر و مهندس و کارگر و ورزشکار و هنرمند، به جای پرداختن به کار و زندگی خود، برای نجات مملکت ناچار به خطر کردن در برابر هیولایی که مثل ریگ آدم می کشد نبودند؛ از بین نمی رفتند یا در صف انتظار اعدام قرار نمی گرفتند.

آقای فراهانی! من، برخلاف خیلی ها، نقش روشنفکران را در انقلاب ۵۷ کمتر از آن چیزی می دانم که امروز وانمود می شود؛ چرا که نفوذ و تأثیرشان نهایتاً در تیراژ چندصد یا چند هزار نسخه ای مجلات و کتاب ها خلاصه می شد، حال آن که اسلام گراها تشکیلات قدرتمند سنتی خود را داشتند: مسجدها، هیئت ها، تکیه ها و البته بازار. همان ها کار را تمام کردند. اما این، چیزی از خطای روشنفکران ما کم نمی کند؛ روشنفکری ای که سمت غلط را انتخاب کرد و با تفکری متعلق به هزار و چهارصد سال پیش هم کاسه شد و دنبالش راه افتاد.

نه، من نقش شما را آن قدر که بزرگش می کنند تعیین کننده نمی دانم؛ اما دست کم به آن فاجعه مفتخر نباشید. انقلاب شما ملت ایران را بدبخت کرد و ما را محکوم به جان دادن های بسیار و گذر از مسیری به مراتب خون بارتر کرد؛ فقط برای این که شاید بتوانیم گندی را که نسل شما زد، جمع و جور کنیم. آقای فراهانی آدمیزاد برای بقا به اعضای مهم تر از بیضه (نرینگی) نیاز دارد، به (مغز) به (آگاهی) و به (دور اندیشی)، و انقلابی که با (بیضه ها) به قدرت برسد، انقلاب تخمی نام دارد.

عاشورای حقیقی

مبادا آن دو روز خون باران، قتل عام چندین هزار از جوانان میهن مان را در ۱۸ و ۱۹ دی ماه ۲۵۸۵ برابر با ۱۴۰۴ فراموش کنیم. بجای عاشورای بیگانگان و دشمنان این دو روز عاشورای حقیقی خود ما می باشد.

دکتر یدالله کریمی پور - از ایران

دلایل ماندگاری اسرائیل

دلایل ماندگاری اسرائیل بر پایه متغیرهای ژئوپولیتیک

این نوشتار با تمرکز بر شناخت فضاها، دلایل پایداری اسرائیل را در چهار سطح بررسی می کند.

۱- برتری در فضای درونی

ستون اصلی ماندگاری اسرائیل، تبدیل شدن به یک قدرت تکنولوژیک در تراز جهانی است. این کشور با اختصاص بیشترین سهم از تولید ناخالص داخلی به تحقیق و توسعه، عملاً به موتور پیشران فناوری های نو ظهور تبدیل شده است. تمرکز بر اقتصاد دانش بنیان و جذب سرمایه های کلان از غول های فناوری جهان، چنان زیرساخت مستحکمی ایجاد کرده که حتی تنش های سیاسی داخلی نیز نتوانسته است روند تولید ثروت و نوآوری را متوقف کند. همچنین خودکفایی در منابع حیاتی مانند آب (از طریق شیرین سازی گسترده) و انرژی (برداشت از میادین گازی مدیترانه)، این واحد را از وابستگی های سنتی به محیط پیرامونی رها کرده و به آن قدرت مانور استراتژیک بخشیده است.

۲- دگرگونی در فضای همسایگی و منطقه ای

در سال های اخیر، راهبرد خروج از انزوای به ثمر نشسته و معماری امنیتی منطقه تغییر یافته است. امضای پیمان های ابراهیم با کشورهای کلیدی عربی مانند امارات و بحرین و همکاری های پشت پرده با دیگر بازیگران بزرگ، جبهه متحد عربی علیه اسرائیل را عملاً منحل کرده است. امروز تهدیدات موجودیتی از سوی ارتش های کلاسیک همسایه به کمترین حد تاریخی خود رسیده و چالش ها عمدتاً به نبردهای نامتقارن با بازیگران غیردولتی محدود شده است. این تغییر وضعیت، به اسرائیل اجازه داده تا به جای تمرکز بر دفاع در مرزها، به سمت ادغام اقتصادی و امنیتی در بلوک های جدید منطقه ای حرکت کند.

۳- چتر حمایتی در فضای فرامنطقه ای

بقای این پدیده به طور مستقیم با نظم بین المللی کنونی گره خورده است. پیوند استراتژیک و ارگانیک با ایالات متحده و حمایت بی قید و شرط قدرت های گروه هفت، یک حاشیه امن دیپلماتیک و نظامی دائمی ایجاد کرده است. علاوه بر این، حضور در نهادهای نخبگانی بین المللی و حفظ بازدارندگی هسته ای به عنوان لایه نهایی حفاظت، هرگونه تلاش برای فروپاشی ساختاری از بیرون را با هزینه های غیرقابل تحمل برای مهاجمان روبرو می کند.

۴- تاب آوری در برابر چالش های نوین

اگرچه شکاف های اجتماعی میان مذهبی ها و سکولارهای اسرائیل و

همچنین فشارهای حقوقی در مجامع بین المللی مانند لاهه افزایش یافته، اما سخت افزار قدرت شامل ارتش مجهز به هوش مصنوعی، گنبد چند لایه دفاعی و اقتصاد تاب آور، همچنان برتری خود را حفظ کرده اند. فرسایش بازدارندگی در برخی حوزه ها با نوآوری های نظامی سریع جبران می شود و سیستم سیاسی نشان داده است که در لحظات بحران موجودیتی، انسجام ساختاری خود را بازیابی می کند.

نتیجه گیری

با واکاوی واقع بینانه مولفه های قدرت، می توان گفت که اسرائیل به دلیل داشتن دست برتر در علم، اقتصاد، تسلیحات راهبردی و ائتلاف های جهانی، در افق زمانی مشاهده پذیر همچنان به عنوان یک واقعیت ژئوپولیتیک پابرجا خواهد ماند. با این حال، نباید از نظر دور داشت که این واحد سیاسی با چالش های بی سابقه ای در زمینه انسجام داخلی و مشروعیت اخلاقی در افکار عمومی جهان روبروست که می تواند در بلندمدت هزینه های بقا را به شدت افزایش دهد. ولی در مجموع، شواهد علمی نشان می دهد که قدرت سخت و نفوذ ساختاری این پدیده، بسیار فراتر از آن است که چالش های کنونی بتواند منجر به فروپاشی یا حذف آن از جغرافیای سیاسی منطقه شود. تا زمانی که شکاف کیفی در فناوری و حمایت های کلان بین المللی برقرار است، پایداری این واحد سیاسی تضمین شده به نظر می رسد.

آرش بی خدا

خاطره

به یاد دارم معلم دینی ما در دوران دبیرستان به ما می گفت، دانشمندان غربی کشتی نوح را در ترکیه روی یک کوه یافته اند و بعد از این که آن را از زیر برف بیرون کشیدند، دیدند روی الوار آن نوشته «یا قائم آل محمد» و آن باستان شناسانی که این کشف را انجام داده اند همه مسلمان و شیعه شدند! ولی دولت های غربی اجازه درج این خبر را ندادند!

و ما که مغزهای باکره خود را مجانی در اختیار معلم دینی مان گذارده بودیم تا او هر چه دلش می خواست درون آن بریزد چه تنفری از غرب و به ویژه اسرائیل و آمریکای جنایتکار پیدا می کردیم که چقدر این ها نامرد و بی انصاف هستند که دین حق یعنی اسلام و مذهب حقه یعنی تشیع را انکار می کنند. آخر مگر مدرک از این هم بالاتر می توان برای اثبات حقانیت این دین پیدا کرد. بعدها که بزرگتر شدم و هر موضوعی را بدون دلیل نمی پذیرفتم متوجه شدم که خرافات یعنی چه.

اتفاقاً داستان نوح یکی از داستان های قرآن است و خداوند یک سوره از قرآن را به این داستان و حضرت نوح اختصاص داده است که سراپا دروغ و ادعاهای غیر علمی و غیر عقلی است و کاملاً بی معنا و خنده دار و دروغ.

The Miracle of Moses!

by Kourosh Solaimani

The Israelites were in bondage with pain and hardship in Egypt for 400 years and finally god somehow felt sorry for his oppressed tribe and sent Moses to the Pharaoh to ask for the freedom of his people from the dictator of the time, the Pharaoh.

Discussions of Moses and the Pharaoh did not result in any solution and when Moses realized that Pharaoh does not listen to any demand for the freedom of the Jews from bondage, got mad and frustrated, raised his cane and threw it at the feet of the bully Pharaoh, and in front of the flabbergasted Pharaoh and others, two frightening large snakes came out of the cane and stood up eye to eye looking at the Pharaoh and intimidating him as to not agreeing with Moses' demand. The fearful Pharaoh, who saw the danger of death, so close to him, asked his secretary for paper and pen, and wrote the order to free the Jews to go to the land of Kanan which was promised by god to Moses and Jewish people. After many hardships, when they reached the promised land, the very same area of today's partitioned area of Israel and Ghaza, they realized that the land was occupied. Since they were stuck with no choice to go forward or backward, and knew that this was the same land that belonged to them in ancient times, they decide to duel in the same land and share it with the Palestinians.

But with the arrival of the Jews to the area, Palestinians who thought their land was shrinking and that this land belongs to only them, the never ending fighting broke out and continued until October 7, 2023, when the Israeli youth in the square of a border town with the Palestinian territory were in a concert, dancing and having fun, and as a result of stupidity of a couple of Hamas commanders who were under protection of Islamic Republic and its Shiite clergies in a bloody surprise at night, attacked the dancing Jewish youths, killed 1,200 of them on the spot and took many hostages to Ghaza. The Israeli armed forces, to avenge this savage act, and to free many hostages that included children as well as old people, bombarded Ghaza from the ground as well as the skies. But Hamas would

Surah 18-29(Al Kahf)

29.Say: (It is) the truth from The Lord of you (all). Then who soever will, let him believe. Lo! We have prepared for disbelievers Fire. Its tent encloses Them. If they ask for showers, They will be showered with Water like the molten lead Which burnet the faces. Calamitous the drink and ill the resting-place!

not release the hostages and Israel has kept bombarding and attacking till there was no home left undamaged on the totter side and hard-nosed reaction by the hostage takers in returning alive as well as dead hostages resulted in more attacks and destruction by Israelis and thousands of Palestinians lost their lives and still up to today that this article in being composed, many Israeli hostages are still kept by the Palestinians and cause many more deadly attacks by the Palestinians.

The main question is this that why Moses, who, by throwing his cane at the foot of Pharaoh, summoned snakes and frightened him to free the Jews, why doesn't he appear today to free the hostages with his miraculous cane and end this mess, ending this daily massacre among these two brothers, Isaac and Ismael, the historic cousins! If Moses is not coming, why isn't Moses' god coming to end this bloody war? Why doesn't the god of Palestinians come to stop the killing of his believers. Aren't Moses and Mohammad who do not reappear to resolve this problem by stopping this massacre guilty?

I am not brave enough to involve Jehovah and Allah in this adventure and make the situation worse than it is now!

There is no Peace in Islam

by Dr. Massud Ansari

Commanding to kill is a subject that in many verses of the Quran, constitutes the foundation of religion and of Islamic governments. For example, one may refer to verse 4 of Surah Mohammad, verse 91 of Surah Al-Baqarah, verse 71 and 89 of Surah An-Nisa, and verse 29 of Surah Al-Tawbah. Surah At-Tawbah, verse 36 says: "... those who rise up against God and his messenger and make mischief on earth..." The punishment of their deeds is execution, hanging, or cutting off their hands and feet (right hand and left foot or left hand and right foot), and expulsion from the land in which they dwell. This is their world humiliation and degradation; in the hereafter they will suffer a greater punishment.

In Islam, if a person who does not act according to the endless principles and baseless regulations that Islamic religious men have created and believe in, or even if he does not believe in them, he is regarded by superior guardians - that is the clerical authorities - as one who is at war with God and the messenger of God, or as an infidel and an apostate. The so called judge of the Shariah (religious judge) removes such a person by inhumane methods such as torture, cutting off limbs and fingers, extortion, and hanging - all without judicial procedures.

Thus it is that the Egyptian writer Victor Khalil writes: "Islam has prescribed rule and regulations for all of a persons actions and behavior; in an Islamic country, culture, politics, and religion are intertwined and can not be separated from each other

Surah 18-30 (Al Kahf)

30. Lo! As for those who believe and do good works- Lo! We suffer not the reward of one whose work is goodly to be lost.

". For this reason in 22 Islamic countries there is no peace or security, and the people of these countries are strangers to freedom and democracy. A clear example of this is our own Islamic Republic, which has plunged our country into dark suffocating, dictatorship and traditionalism.

Dr. William Montgomery Watt, professor at the University of Edinburgh writes: " Arab culture of killing and slaughtering others grew at a time when such acts were not committed against one's own tribe or a member of friendly or allied tribe. Otherwise, the other person was regarded as an enemy and without moral worth." Whenever an Arab refrains from killing another person, it is because that person belongs to a more powerful tribe, and only the fear of revenge by a stronger tribe might prevent someone from committing murder.

In Hadith number 283 of Sahih al-Bukhari, which is the most authoritative book of Islamic traditions, it is written: "If a Moslem kills a non believer, he shall not be punished".

تجمع بیش از یک میلیون ایرانی

مانده از رویه ۲

دیاسپورای ایرانی برای برگزاری تجمعاتی در مقیاس بی سابقه تاثیرگذار به نظر می رسد.

اما ریشه های این تفاوت آماری تنها در اعداد و ارقام اقتصادی نهفته نیست؛ بلکه می تواند در یک شوک عاطفی و نقطه عطف سیاسی هم ریشه داشته باشد. به باور برخی تحلیلگران، رفتار سیستماتیک حکومت ایران در سال های اخیر، به ویژه کشتارهای گسترده و اعدام های پس از جنبش های اجتماعی و اعتراضات خیابانی، دیاسپورای ایران را از یک جامعه مهاجر ناظر به یک شاکی خصوصی متحد تبدیل کرده است. جراحت ناشی از جان باختن هزاران ایرانی، نوعی خشم فعال را در میان مهاجران برانگیخته که در سایر دیاسپوراها مانند هند یا مکزیک اساسا موضوعیتی ندارد.

افتخار کنیم به نسل جوان

در این میان گروهی از تحلیلگران نیز معتقدند که رضا پهلوی توانسته به عنوان یک کاتالیزور ایفای نقش کند. چرا که برخلاف دیاسپورای سوریه یا افغانستان که میان ده ها گروه سیاسی متفرق و گاه متخاصم تقسیم شده اند، بخش قابل توجهی از دیاسپورای ایران در فوریه ۲۰۲۶ ذیل یک فراخوان واحد به خیابان آمدند.

تفاوت دیاسپوری ایرانی با نمونه های چینی یا آفریقایی

زاویه دیگری که به باور طیفی از تحلیلگران، دیاسپورای ایران را از نمونه های چینی یا آفریقایی متمایز می کند، ماهیت سیاسی بودن مهاجرت ایرانیان است. بخش بزرگی از این جامعه ۵ تا ۸ میلیونی، نه پناهندگان اقتصادی محض، بلکه تبعیدیان سیاسی یا لایه هایی از طبقه متوسط هستند که به دلیل تعارض سبک زندگی و تفکر با حکومت، کشور را ترک کرده اند.

همچنین، در بسیاری از دیاسپوراها همانند چین و اتیوپی دولت های مرکزی سیستم های جاسوسی و نظارتی بسیار شدیدی در خارج از کشور دارند که باعث می شود مهاجر از ترس امنیت خانواده اش در وطن یا ابطال پاسپورتشان در تجمع شرکت نکند. اما در مورد ایران هم با وجود فشارها و بازداشت هایی که جمهوری اسلامی در مورد ایرانیان مهاجر و به ویژه دوتابعیتی ها اعمال کرده، به نظر می رسد این دیوار ترس در دیاسپورا فرو ریخته است.

گذشته از این گروهی از تحلیلگران یادآوری می کنند که دیاسپورای ایرانی در سال های اخیر با انعکاس شعار مردم ایران یعنی «زن، زندگی، آزادی» یک برندینگ جهانی انجام داده اند. در حالی که بسیاری از دیاسپوراها مثل اریتره یا میانمار درگیر مفاهیم بسیار داخلی و بومی

هستند که برای شهروند جهانی یا رسانه خارجی نامفهوم است؛ ایرانی ها توانسته اند مطالبات ملی را با ارزش های جهانی نظیر سکولاریسم و آزادی های فردی گره بزنند. این هم زبانی با دنیای مدرن، نه تنها مشارکت را برای نسل دوم و سوم مهاجران ایرانی تسهیل کرد، بلکه حمایت قانونی و افکار عمومی جامعه میزبان را نیز با خود همراه ساخته است.

در عین حال، این دیدگاه نیز توسط گروهی از تحلیلگران مطرح است که ایرانی ها برخلاف فلسطینی ها یا کردهای پراکنده در اروپا، آموخته اند که از حق شهروندی خود در کشورهای غربی به عنوان یک اهرم فشار استفاده کنند. به عنوان نمونه، حضور ۳۵۰ هزار نفر در تجمع تورنتو، پیامی مستقیم به دولت کانادا است؛ پیامی مبنی بر اینکه این جمعیت تنها مهمان نیستند، بلکه رای دهندگانی هستند که سیاست خارجی کشور میزبان را به چالش می کشند. این بلوغ سیاسی، دیاسپورای ایران را به یک نیروی فراملی تبدیل کرده که قادر است دستور کار پارلمان های اروپایی و آمریکای شمالی را تحت تاثیر حضور خیابانی خود تغییر دهد.

گزارشی از قلب تهران در آن دو روز خونین ۱۸ و ۱۹ دی ماه ۱۴۰۴ که نباید فراموش شود

من از روز پنجشنبه، هجده دی به خیابان رفتم. پنجشنبه و جمعه، همه آمده بودند. همه ی آدم هایی که من می شناختم، از دوستان چپ گرفته تا همه ی آنهایی که در اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» با هم در خیابان بودیم.

اول هیچ کس شعار نمی داد، انگار همه منتظر بودیم تا جمع بزرگ تر شود. یک دفعه دوردیف جلوتر از ما یک خانم حدود شصت ساله فریاد زد «مرگ بر دیکتاتور» و پشت سر او همه ی ما شروع کردیم. هرچه جلوتر می رفتیم تعدادمان بیشتر می شد. اول در پیاده روهای دو طرف خیابان اصلی بودیم، بعد کم کم پیاده روها به هم رسید و کل خیابان را گرفتیم. شعار اصلی «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر خامنه ای» و «آزادی، آزادی» بود. همه با آخرین توانشان فریاد می زدند. این با هم بودنمان در خیابان، خیلی زیبا بود. کنار هم خیلی باشکوه و با عزت بودیم. شانه به شانه هم جلو می رفتیم و به قدم هایمان ایمان داشتیم.

من فقط در یک محله نماندم و سعی کردم جاهای مختلف در مرکز شهر بروم و ببینم اوضاع چطور است. خودم و دوستانم در محدوده ی مفتاح، کریم خان، هروی، دولت، دیباجی، پاسداران، اطراف حسینه ی ارشاد، سهروردی و شریعتی بودیم. بیشتر جاها این طور بود که بعد از اینکه



← جمعیت با آن شعارها گرم می‌شد، شعارهای «جاوید شاه» و «پهلوی بر می‌گردد» داده می‌شد. داخل جمعیت آدم‌هایی بودند که این‌طور شعارها را نمی‌دادند اما همپای بقیه در جمعیت قدم برمی‌داشتند. می‌شد فهمید که دیدگاه سیاسی متفاوتی دارند اما هم‌دوش هم ایستاده بودیم. متحد بودیم و خیابان را گرفته بودیم، کسی نه از صف بیرونشان می‌کرد، نه با آنها دعوا می‌کرد که چرا شعار نمی‌دهید. من و دوستانم گاهی با هم شعار «زن، زندگی، آزادی» هم می‌دادیم اما کسی خیلی با ما همراهی نمی‌کرد.

همه قشری داخل جمعیت بود. زن‌ها زیاد بودند، جاهایی که من بودم بیشتر زن‌ها بی‌حجاب بودند اما زن‌هایی که یک روسری شلی هم روی سرشان داشتند و زن‌های کاملاً محجبه هم در میان جمعیت زیاد دیده می‌شدند. بیشتر آدم‌ها با گروه‌های خانوادگی و دوستی به خیابان آمده بودند. زیاد می‌دیدیم که نوجوانان با پدر و مادرشان و حتی پدربزرگ و مادر بزرگ‌هایشان بودند. در یک گروه خانوادگی بیشتر دختران جوان بدون حجاب بودند و گاهی مادرهایشان یک روسری‌ای سرشان بود. به ندرت افراد تنها می‌دیدیم. اگر هم تنها بودند خیلی زود به یک جمع کوچک می‌پیوستند و کنار آنها می‌ماندند. من خودم در یک کوچه‌ی منتهی به خیابان اصلی دیدم که یک خانم حدود پنجاه ساله در خانه‌اش را بست و آمد داخل کوچه و راه افتاد.

آدم‌های پنجاه-شصت سال به بالا خیلی زیاد بودند. بعضی از این‌هایی که خانوادگی آمده بودند ماسک زده بودند اما به هر حال آمده بودند. در جاهایی که ما به چشم خودمان دیدیم جمعیت خیلی زیاد بود. انگار طبقه‌ی فرودست و متوسط و مرفه همه با هم به خیابان آمده بودند.

تظاهرکنندگان در آغاز با صدای آرام تری شعار می‌دادند، توگویی آمیزه‌ای از ترس و خجالت از فریاد زدن داشتند. داخل جمعیت آدم‌ها مدام به چشمان هم نگاه می‌کردند و نشانی از اعتماد از هم می‌گرفتند و بعد از چند دقیقه هم‌مسیری و همپایی، دیگر همه با آخرین توان صدایشان فریاد آزادی سر می‌دادند.

پنج‌شنبه، خیابان‌ها مملو از مردم بود. مأمورها در گروه‌های سی-چهل تایی در ورودی تعدادی از میدان‌ها و خیابان‌ها، صف کشیده بودند اما جرئت نمی‌کردند طرف انبوه مردم بروند. مأمورها لباس‌های یک‌دست مشکی با کلاه کاسکت پوشیده بودند و بعضی‌شان هم لباس پلنگی داشتند. همه‌شان هم مسلح بودند. روز اول بیشتر سلاح‌هایشان تا جایی که من دیدم تفنگ‌های ساچمه‌ای و پینت‌بال بود. ولی کلت و کلاش هم داشتند.

از یک ساعتی به بعد، وقتی که جمعیت کم‌کم می‌خواست به خانه برگردد و متفرق شد، شروع به کشتار آن‌ها کردند.

روحیه‌ی مردم در چند روز اول عالی بود، اما از وقتی که این‌طوری شروع

به کشتن مردم کردند و اینترنت و تلفن را هم بستند، همه حس می‌کنند که کسی قرار نیست به دادشان برسد. مردم مستأصل هستند. مادر خود من امروز می‌گفت: «مگر قرار نبود به ما کمک کنند؟ ما مردم که تنهایی نمی‌توانیم».

من خودم چشم امید به کمک خارجی ندارم و منتظر ترامپ ننشسته‌ام اما این را هم می‌دانم که امکان ندارد به تنهایی بتوانیم از پس این حکومت بر بیاییم. اسلحه دست آنها است و حتی قابل مقایسه با دیکتاتورهای مثل پینوشه نیستند. حکومت علیه مردم لشکرکشی کرده و حمام خون راه انداخته است. تا حالا هیچ موقع شبیه این روز نبوده است.

شب وقتی برگشتیم خانه فهمیدیم که چطور دارند مردم را قتل‌عام می‌کنند. این اجساد روی زمین افتاده در کهریزک که ویدیوهایش منتشر شده، فقط یک گوشه از فاجعه‌ای است که اتفاق افتاده است. مردم می‌گویند کهریزک فقط یکی از سوله‌هایی است که جسد کشته‌شده‌ها را آنجا برده‌اند. پسر هجده ساله‌ی یکی از اقوام من را که در تظاهرات کشته‌اند. به پدرش گفته‌اند بیا جسدش را از یک جایی در نزدیکی‌های خیابان شوش تحویل بگیر. آنجا که رفته دیده جسد‌ها را در حیاط یک ساختمان روی زمین انداخته‌اند. یعنی حتی جسد‌ها را در سردخانه نگذاشته‌اند. وقتی فامیل ما آنجا رفت تا جسد فرزندش را بگیرد از او یک میلیارد تومان خواسته‌اند. رسماً دارند جنازه‌ها را می‌فروشند. این آدم که با کارگری بچه بزرگ کرده، اگر یک میلیارد تومان پول داشت که اصلاً خودش و بچه‌ی جوانش نمی‌رفتند جلوی گلوله‌ی اینها فریاد بزنند.

جمعه شب، در نارمک جسد‌ها را در وسط یک میدان همین‌طوری روی هم ریخته بودند. دوست من با چشم‌های خودش دیده بود که مأمورها جسد آنهایی را که در شرق تهران کشته شده بودند از خیابان جمع کرده و همه را همان‌طوری بدون اینکه حتی توی کاور بگذارند، روی هم وسط میدان تلنبار کرده بودند. کشته‌شده‌ها همان‌طور با لباس‌های خونی بودند و انگار فقط خواسته بودند از وسط خیابان جمعشان کنند که راه باز شود. چند نفر از مردم خواستند بروند طرف این جسد‌ها که آن‌ها را هم درجا کشته بودند. وقتی دوستم داشت اینها را تعریف می‌کرد یک نفر دیگر هم گفت که او هم آنجا بوده و با چشم خودش این صحنه را دیده است.

در چنین وضعیتی هر دقیقه هم برای تلفن‌های ما پیام می‌آید که به نوجوانان و جوان‌هایتان بگویید که در خانه بمانند تا کشته نشوند. هم تهدیدمان می‌کنند و هم می‌خواهند بگویند ما نیستیم که می‌کشیم و یکی دیگر دارد بچه‌های شما را می‌کشد. تلفن و اینترنت ما را قطع کرده‌اند و فقط تهدیدمان می‌کنند. در همان دو روز اول هم از نیم ساعت قبل از شروع تجمع اینترنت نداشتیم و یا با همین تلفن‌هایی که مثلاً در داخل ایران وصل هستند هم در طول روز گاهی باید چند بار زنگ می‌زدیم تا

تماس برقرار شود.

اینترنت را ملی کرده‌اند که مثلاً بتوانیم از تاکسی اینترنتی و اسنپ فود و اینها استفاده کنیم. خودپرداز بانک‌ها کار می‌کنند اما برای هرکاری که مثلاً به گمرک و هرچیز دیگری ربط داشته باشد باید ساعت‌ها معطل بمانیم. ماهواره‌ها را که پارازیت انداخته‌اند و از آن طرف هم خانه به خانه دارند دیش‌های ماهواره را از پشت‌بام‌ها جمع می‌کنند. کم‌کم مشکل کمبود مایحتاج اولیه هم دارد خودش را نشان می‌دهد. از یکشنبه در سوپرمارکت‌ها خیلی از جنس‌ها دیگر پیدا نمی‌شود. حتی سیگاری که همیشه می‌کشیم و همه جا دارند در هیچ مغازه‌ای پیدا نمی‌کنیم.

از روز یکشنبه واقعاً حکومت نظامی درست کرده‌اند. قرار بود از ساعت شش تجمع کسبه باشد اما یکی از دوستانم که رفته بود مولوی می‌گفت مأمورها سراغ کسبه رفته بودند و مدام تهدیدشان می‌کردند. به خیلی از بازاری‌هایی که نقش‌لیدری در این اعتراضات و اعتصابات دارند گفته‌اند یا مغازه‌تان را باز می‌کنید و اعتصاب را تمام می‌کنید یا اینکه مغازه و خانه‌هایتان را آتش می‌زنیم.

یکشنبه غروب، توی شهر انگار خاک مرده پاشیده بودند. لباس شخصی‌ها خیلی جدی با کلت و کلاش بیرون بودند.

آمده است نگاه کنیم.

حمید - به همین خیال باش پست فطرت خائن.

کوروش - جیره خوار پست فطرت.

تیرداد هخامنشی - فوتبالیست یا کاسه لیس حکومتی، مادر... بی غیرت... تف به صورت حرام زاده نوچه رژیم منفور، فیفا مراقب هست که محیط ورزشی از سیاست بازی دور شود. درگذشته چنین بازیکنانی را از بازی حذف می‌کردند، تو بی ناموس هم عکس جلاد کودک کش موشعلی را روی تریکوبزنی کل تیم امیدوارم که حذف بشود.

خوشحال می‌شویم اگر آمریکا به تیم نماینده تروریسم و فاشیسم شیعی اصلاً ویزای ورود ندهد که امکان دارد بین اعضای کادر فنی چند تا تروریست هم برای ترور ترامپ بفرستند. نه به تیم فوتبال که ملی نیست و نماینده رژیم تروریستی است و ضد ملی!.

کیوان - به این ششگول خ... مال باید گفت احتیاج به تقدیم مدال به رهبرت نداری، قبلاً ملت ایران ۸۹ میلیون باد شکم به روح آن منفور تقدیم کرده‌اند.

آرش - این تیم با این موجودات پلید و هرزه، هرگز تیم ملی ایران نبوده و نخواهد بود. این بختک بزودی از بین خواهد رفت. زمان آن فرارسیده است.

ناصر - پیشرف خائن، یاروگور لازم داره نه گل. پنجاه روزه که خاک قبولش نمی‌کنه، مثل این که فوتبالیست بدبخت خبر نداره یارو مرده و به درک رفته.

گویا نیوز

آرزوی یک فوتبالیست تیم ملی و پاسخ‌های مردم به او

ملی پوش پرسپولیس: در جام جهانی، اگر در مسابقات گل بزنم به علی خامنه‌ای تقدیم می‌کنم

علی علیپور بازیکن تیم فوتبال پرسپولیس که هفته‌ای پیش از شروع مسابقات جهانی در جمع حامیان جمهوری اسلامی در تهران شرکت کرده بود به خبرنگار صدا و سیما گفت: اگر در جام جهانی آمریکا موفق به گل زدن شوم. گل ام را به علی خامنه‌ای هدیه می‌کنم و در زیر پیراهن فوتبال پیراهنی هم با عکس علی خامنه‌ای خواهم پوشید تا آن را به دوربین‌ها (پس از زدن گل) نشان دهم. که خوشبختانه این نطفه حزب الهی ضد بشری در هیچ مسابقه‌ای نتوانست گلی بزند و آرزویش را به گوربرد.

پس از این سخنان مردم در هر جاکه توانستند حساب این فوتبالیست حزب الهی را رسیدند و او را به زشت‌ترین کلمات نواختند. با پوزش از ذکر ناسزاها به چند اظهار نظر از مردم در همان گویانیوز که زیر این خبر

روزی که می‌گویند جبریل از سوی خدا قرآن را به محمد داد و گفت بخوان! و محمد هاج و واج به جبریل نگاه می‌کرد و گفت من خواندن نمی‌دانم. در آن روز که محمد سواد نداشت و خواندن نمی‌دانست، از نوشته شدن منشور حقوق بشر به دست کوروش بزرگ پادشاه روشنفکر ایرانی ۱۱۶۱ سال می‌گذشت، به زبان ساده کوروش ۱۱۶۱ سال از محمد و خدای محمد جلوتر، آگاه‌تر، باسوادتر و فهمیده‌تر بود. در اصل ملت آن روز ایران از همه جهات بیش از یک هزار سال پیشرفته‌تر و متمدن‌تر از اعراب و رهبران‌شان بودند. انقلاب‌ننگین ۵۷ برای بار دوم اعراب عقب مانده را حاکم سرنوشت ایرانیان نمود.

کوروش سلیمانی

گوشت کاشر و حلال ممنوع!

چند سال پیش چند کشور اسکندیناوی، ذبح مذهبی حیوانات را ممنوع اعلام کردند که شامل حال یهودی ها و مسلمان ها می شد. چرا که معتقد بودند، حیوان زبان بسته می بایست بی حس باشد که زجرکش نشود و البته که این موضوع در ابتدا به خاطر دفاع از حقوق حیوانات بود.

ولی اکنون این مقررات را می توان به حساب ایرادهای بنی اسرائیلی گذاشت!! شاید هم این ممنوعیت ها علاوه بر نیت انسانی، نوعی مبارزه با آداب و رسوم مذهبی و فرهنگی مهاجرها بخصوص مسلمان ها می باشد. در آیین یهود مقررات گوشت کاشر از این قرار است که تیغ می بایست چنان تیز باشد که حیوان رنج نبرد، سپس حیوان معاینه شود تا مریضی و نقص عضو نداشته باشد. خون او کاملاً از بدن خارج و چربی پیه او هم به دور ریخته شود، که البته این مقررات با شرائط آن زمان ایراد و اشکالی نداشت.

به همین جهت قصابی های کاشر در محله های یهودی نشین دایر می شوند. ولی موضوع کاشر بودن مواد غذایی از گوشت به سایر مواد خوراکی سرایت کرده که شامل شیرینی، شکلات و نوشابه و خوردنی های دیگر هم می شود، و آن چنان مقررات سفت و سختی از طرف حاخام های محترم وضع شد که یهودیان اولترا اورتدکس غذاهای کاشر همسایه و حتی غذاهای اعضاء خانواده خود را هم نمی خوردند یا به سختی می خوردند. چونکه مطمئن نبودند مواد اولیه و طرز پختن و ظرف و ظروف آشپزخانه طبق فرمایشات حاخام تهیه شده است و این موضوع باعث جدایی و از هم گسیختگی خانواده های یهودی شده است و می شود.

و اما مهاجرهای مسلمانی که پس از انقلاب شکوهمند به کشورهای غربی سرازیر شده بودند چون که دیدند قوانین گوشت کاشر کپی رایت نشده! شرط واجب را در آن دیدند که همان بازی را با نام حلال وارد کار بازار کنند. در ابتدای کار اشکالی هم پیش نیاورد تا این که اسلام سیاسی آهسته آهسته جان گرفت و موضوع به جهاد و انتفاضه و خواندن نماز جماعت وسط «های وی» و خیابان ها کشید و در هر خیابانی از شهرهای اروپایی و آمریکایی و کانادا یک یا دو مسجد ساخته شد. در ایام مذهبی

زن مدرن امروزی که هنوز می خواهد
مسلمان باقی بماند، حقش توسری های
قوانین اسلامی است.

دسته های سینه زنی و گاهی قمه زنی را هم وسط خیابان ها به راه انداختند که لندن و نیویورک و لس آنجلس و تورنتو شد مراکز مهم اسلامی به هجرت آمدگان مسلمان، فروشگاه های عربی و ایرانی و آفریقایی که آذوقه ویژه مسلمانان را تهیه می کردند روی شیشه مغازه های خود واژه حلال را به طور چشمگیر نقش بستند در صورتی که آن دقت و دخالت حاخام ها را آخوندهای مسلمان نداشتند تا حلال و حرامشان درست باشد. و بلبشوی حلال و حرام با اوضاع آشفته تر از کاشر یهودی ها جز ظاهری متظاهر باطنی درست پیدا نکرد و بسیاری از افغان ها پنهانی خودشان در بیابان یا گاراژ منزلشان گوسفندی را ذبح کرده و به مصرف ماهیانه خود می رسانند. در مورد کاشر و حلال داستان ها می توان نوشت.

مواظب خشم خود باشید

مبارزان سیاسی از هر گروه، مواظب خشم خود باشید که همه زحماتتان به باد نرود. خشم گروه های سیاسی از همدیگر گاهی بسیار جدی و خطرناک می شود. آن ها مانند دودشمن با هم روبرو میشوند، در حالی که دشمن اصلی مبارزین از هر طیفی که هستند فقط جمهوری خونریز و فاسد اسلامی است و بس. از خشمی می گوئیم که بیشتر در هر دوسوی نیروی پادشاهی خواهان و جمهوری خواهان دیده می شود. و سایبری های رژیم اسلامی از این خشم و اختلاف بین آن ها بیشترین بهره برداری را به سود رژیم میسر می سازند.

خشم آفرینان این دو گروه بزرگ مبارز، بیشتر در طیف تندرویی سوادتر آن ها دیده می شوند. و گرنه جمهوری خواهان واقعی و پادشاهی خواهان اصیل خواست سیاسی خود را موکول به صندوق رای کرده و پیشاپیش گرد اختلاف و درگیری نمی روند و مبارزه را به صورت مدنی پیش می برند. این گروه ایران را بیشتر از خود دوست دارند، آن ها ایرانیان خوش طینت و روشنفکر واقعی می باشند و بجز سعادت ملت ایران آرزویی در سر ندارند. سیاوش لشگری

جوانان ایران به خاطر داشتن
رهبر دوران گذار، روز به روز
بیشتر و سازمان یافته تر می شوند

**اسلام لبریز خرافات است و مسلمان
گرفتار قبله و نجاسات**

**پیشنهاد دهنده تشکیل گروهی به
نام ساواک در بیرون از کشور کیست،
آیا می خواهند به موقعیت
پادشاهی خواهان آسیب بزنند؟**

**ملت خسته و ستم دیده ایران به
جای بیگانگان به پشتیبانی جوانان
غیرت مند خود امیدوار شده اند!**

**بیداری را تلفنی مشترک شوید
858-320-0013
bidari2@hotmail.com**

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

عقیده هر کسی محترم نیست

گفتن عقیده هر کسی محترم است، غلط می باشد و نادرست. عقیده ای که به انسان ها آسیب بزند، عقیده ای که دروغ در ذاتش باشد، عقایدی که سراسر خرافات باشد و پوچ و یا عقیده ای که به جنگ بین انسان ها دامن بزند محترم نیست که خطرناک و توهین است. آنچه محترم است حقایق است نه عقاید. عقیده هر کسی متعلق به خودش می باشد ولی حقیقت متعلق به همه است. اکثر نزاع ها بر سر عقیده شخصی است نه حقیقت که همگانی است باید گفت خودت محترمی اما عقایدت نه!

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.